

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: جهانگیر محبی

برگردان از: فریده ثابتی

۰۸ جولای ۲۰۱۱

اتحادیه ها در منظر چپ اتحادیه نی

۱

اتحادیه، از توهم تا واقعیت

آیا اکنون تغییر اتحادیه از درون و دادن جهت انقلابی به آن امکان پذیر است؟

چپ اتحادیه نی در اروپا

در آغاز لازم می بینم بگویم که قصد این نوشته برخورد با افراد چه رهبران و چه فعالان اتحادیه نی نیست - گرچه این امر نیز لازم است - بلکه کنکاشی است در کنه وجودی اتحادیه و سیر تکاملی آن برای روشن ساختن آن چه که امروز در آن می گذرد. نقل قول هائی که در رابطه با موقعیت، خصلت و کارکرد اتحادیه می آید برای ما که در این زمان همه آن ها را به طور عینی و بدون نقاب در وقایع روزمره زندگی کارگری می بینیم چیز تازه ای نیست و ضرورت آمدن آنها تنها برای تأکید و تأیید است.

پاسخ به سؤال بالا و پرداختن به مسأله چپ اتحادیه نی در اروپا مستلزم نگاهی مجدد به اتحادیه ها، تاریخچه آن و چگونگی استحاله آن، در واقعیت فعلی شان است. با چنین برخوردی با اتحادیه می توان دید که آیا امکان تغییر در آن وجود دارد یا توهمی است به دلیل نبود بدیل انقلابی با افق ضد سرمایه داری، یا ناتوانی در ارائه این بدیل به دلیل هراس از سرمایه، یا عدم اعتقاد به مبارزه برای الغای کار مزدی و قبول عینیت موجود به عنوان عینیت غیر قابل تغییر. دوستداران اتحادیه برای توجیه لزوم حضور و وجود اتحادیه به تاریخ آن رجوع می دهند که مثلاً در سال ۱۸۴۷ اتحادیه ها مدرسه سوسیالیسم بودند و مبارزه انقلابی را پیش می بردند. کسی منکر این گذشته نیست اما گذشته را باید با حال کنار هم گذاشت و دید که در طی زمان برآن چه گذشته است و اکنون در کجا ایستاده است. آری اکنون بیش از ۱۵۰ سال از آن زمان گذشته و خیلی چیزها تغییر کرده است. طی این زمان طولانی اتحادیه به صورت پرشی از آن اتحادیه آغازین و سوسیالیسم و کمونیسم فاصله گرفته است و با این تفصیل چشمداشت ایجاد یک جنبش توده ای سوسیالیستی توسط اتحادیه توهم است و با هستی کنونی آن نمی خواند.

برخی اتحادیه را به دلیل این که سازمانی توده‌ئی است مهم می‌دانند و آمار ارائه می‌دهند که مثلاً اتحادیه متال آلمان ۲ میلیون عضو دارد و یا سازمان جهانی کار (ILO) بیش از ۱۰۰ میلیون کارگر را در سراسر جهان تحت پوشش دارد در حالی که هرگز سازمان مذکور ادعای نمایندگی کارگران را در مبارزه ضد سرمایه داری نکرده است و در سایت خود، خود را چنین تعریف می‌کند:

ILO سازمانی است که مسؤول طرح و نظارت بر استانداردهای کار و شامل نمایندگان دولت‌ها، کارفرماها و کارگران است و تنها سازمانی است که طرح سه‌جانبه‌گرایی را سالانه با گرد هم آوردن نمایندگان این سه جریان در ماه جون پیش می‌برد و امکان این را فراهم می‌آورد که این سه باهم شکل سیاست‌ها و برنامه‌ها برای ترویج کار آبرومندانه برای همه را فراهم کنند!

باید پرسید آیا چون اتحادیه سازمانی توده‌ئی است، چون کارگران زیادی عضو هستند پس بیانگر طبقه کارگر است؟ مثالی می‌زنیم کارگران زیادی عضو کلیسا هستند، به آن مالیات می‌پردازند. برای مراسم مختلف از ازدواج تا مرگ به آنجا می‌روند و حتی اتحادیه‌هایی هم توسط کلیسا تأسیس شده است که صدها هزار کارگر عضو آن هستند. آیا این توده‌ئی بودن و این کارگری بودن بیان طبقاتی بودن آن است؟ یا همین خانه کارگر در ایران یا شوراهای اسلامی، به هر جهت چه به اجبار، چه به ترس و چه به خاطر منافع شخصی، کارگران زیادی عضو آن هستند. آیا این سازمان‌ها که به نوعی توده‌ئی هستند بیانگر طبقاتی کارگرانند. آیا این سازمان‌ها علایق اعضایشان را پیش می‌برند یا اعضا باید سیاست‌های دیکته شده به آن‌ها را پیش ببرند یا قبول کنند. آیا برای یک سازمان طبقاتی کافی است که فقط متشکل از کارگران باشد؟ باید دید و از خود پرسید که این سازمان در چه مناسباتی قرار دارد؟ در رابطه با مبارزه طبقاتی چه می‌کند؟ و به ویژه چه برنامه‌ای برای رهائی کارگران از استثمار سرمایه داری دارد؟ باید دید در دوره به ویژه حدود ۹۰ سال گذشته اتحادیه‌ها از کارگران در مقابل یورش‌ها و حملات سرمایه چگونگی دفاع کردند. آیا اصولاً دفاعی کردند؟ البته که نکردند! باید دید در این مدت وضعیت همبستگی در محدوده کشورها و بین المللی طبقه کارگر چه نمودی داشته است. آیا فعال بوده و یا مسکوت گذاشته شده است؟ البته که مسکوت بوده است! باید از ذهنیت نوشته‌ها به عینیت وجودی آن‌ها رجوع کرد و دلایل عینی را جست و جو نمود. باید به ساختار و اس و اساس بنیادی و وظایف اتحادیه توجه نمود.

برخی در دفاع از اتحادیه مشکلات را به بورکراسی و اشرافیت رهبری اتحادیه ارجاع می‌دهند. آری در اکثریت موارد چنین وضعیتی وجود دارد اما این وضعیت تنها ناشی از خصلت این افراد نیست بلکه به ساختاری برمی‌گردد که این امکان را فراهم می‌آورد. ساختاری که یک سازمانی را که باید طبقاتی باشد به تیول افراد مبدل می‌کند. سازمانی را که باید پایه‌ای باشد سلسله‌مراتبی می‌کند و پایه‌ها را به نیروهای مفعول بی‌اثر تنها پذیرنده تبدیل می‌کند. باید پرسید نقش پایه‌های کارگری در کجاست؟ بورکراسی این سازمان از ساختار آن نشأت می‌گیرد. ساختاری که طبقه کارگر را به چند رئیس و مسؤول اتحادیه و اطرافیان‌شان تقلیل می‌دهد تا وظیفه واسطه‌گری بین کار و سرمایه را انجام دهند. افرادی که درآمدهائی در سطح وکیل و وزیر دارند و نشست و برخاستشان هم با آن‌هاست و توده‌های کارگر را فقط در موقع سخنرانی و از دور می‌بیند. البته همه جای دنیا رهبران اتحادیه یک جور نیستند. در بین آن‌ها هم انسان‌های شریفی وجود دارند که خود از کارگران‌اند و می‌خواهند واقعاً برای همکاران طبقاتی خود کاری انجام دهند. اینان معتقدند که خود اتحادیه اشکالی ندارد اشکال رؤسا هستند و یک طبقه کارگر رزمنده می‌تواند آن‌ها را مجبور کند که از شرایط فعلی دوری جویند و یک جنبش مخالف کارگری را هدایت کنند و به خاطر اهداف طبقه کارگر مبارزه نمایند. این خواست و حتی خواست تنها دفاع از حداقل‌های منافع

کارگران اما سرکوب می شود. اینان مورد تعقیب و آزار قرار می گیرند. زندانی می شوند یا به قتل می رسند زیرا کاری را می خواهند انجام دهند که در ظرفی که انتخاب کرده اند، نمی گنجد. این ظرف محتوای دیگری دارد. این ظرف باید وظیفه سه جانبه گرایی را به انجام برساند. اما یک در مقابل دو. کارگران، نه ... به اصطلاح نماینده کارگران که معمولاً از دسته اولند در مقابل نمایندگان واقعی سرمایه داران و نماینده آنها از طرف دولت سرمایه داری. در این بازی حتی اگر صادق ترین افراد اتحادیه می هم شرکت داشته باشند بازنده خواهند بود. گرچه این گونه افراد حتی برای بازنده شدن در این نشست هم امکان ارتقا نخواهند یافت و قبل از عمل از دور بازی بیرون رانده خواهند شد. بنا براین برای شناخت اتحادیه نه به رؤسا، نه به بورکراسی و نه به فساد مالی بلکه باید به وابستگی عمیق آن به جامعه سرمایه داری و به چگونگی پیشبرد مبارزه طبقاتی توجه کرد. تکامل ارگانیک سازمانی اتحادیه خلاف خواست انقلابیون ایجاد کننده اولیه اش، در جهت ضد سرمایه داری و به سمت سوسیالیسم پیش نرفت بلکه از آن دور شد و اتحادیه را به سمت امتناع از مبارزه طبقاتی کشاند. تنها با شناخت و توضیح روند امتناع اتحادیه از مبارزه طبقاتی می شود به ذات اتحادیه پی برد. فعالیت اتحادیه در زندگی واقعی همان گونه که آمد نمایندگی اقتصادی طبقه کارگر به عنوان فروشنده کالای نیروی کار است. یعنی اتحادیه البته نه به عنوان بیانگر کل طبقه کارگر بلکه نماینده آن ها که حق عضویت می پردازند تا دستگاه اداری عظیم اتحادیه بگردد و نه باز هم نه همیشه همه آنها به طور جمعی بلکه به صورت جدا جدا محل کار، در بازار کار در برابر سرمایه دار قرار می گیرد تا با توجه به شرایط بازار این کالا را بهتر بفروشد. در همین دوجمله دقت می کنیم. اتحادیه قبول می کند که نیروی کار یک کالا است یعنی چیزی که سرمایه داری می گوید. سپس برسر قیمت آن بر مبنای شرایط بازار با سرمایه دار چانه می زند یعنی شرایط بازار برایش حکم است نه زندگی شایسته انسانی. می بینیم که اتحادیه ها در زمین سرمایه بازی می کنند بنابراین برای رسیدن به توافق با سرمایه دار باید شرایط آن ها را بپذیرند و به آن ها اطمینان بدهند که اعضایشان نیروی کارشان را طبق قراردادی که آن ها در توافق با کارفرما تنظیم و امضاء کرده اند در دسترس کارفرما قرار دهند تا به هر طریق که لازم دارد مورد استفاده قرار دهد. این به صورت قرارداد قاعده مند به کارگران ابلاغ می شود و آن ها باید به این قانونیت گردن بنهند و این اجبار یعنی تحت فشار قرار دادن طبقه کارگر و گرفتن ابتکار عمل از دست توده های کارگر و سپردن سرنوشت کاری شدن به دست سران هیئتی سازمانی.

برای بهتر فهمیدن نقش اتحادیه ها در جنبش کارگری و چگونگی فاصله گرفتن و دور شدن آن ها از مبارزه طبقاتی و نقش اولیه شان به تاریخ رجوع می کنیم. مارکس در آغاز به دلیل نقش کارگران در انترناسیونال اول اتحادیه را مرکز آموزش سوسیالیستی می خواند و سعی می کرد به اتحادیه جهتی سوسیالیستی بدهد. وی به زودی متوجه اشکالات آن شد و آن ها را بازگو می کرد. وی روی سخنش با کارگران یعنی توده های کارگر بود و به آن ها می گفت " در باره مبارزاتی که اتحادیه ها پیش می برند دست بالا را نگیرید فراموش نکنید که آن ها علیه معلول ها مبارزه می کنند نه علیه علل این تاثیرات. آن ها در جهت تغییر حرکت نمی کنند بلکه مسکن هستند" و در ادامه رهنمود می دهد که اتحادیه ها باید مبارزه علیه سیستم را در پیش بگیرند که عامل فقر و فاقه کارگران است و به اتحادیه ها می گوید که به جای این که دائماً شعارهای محافظه کارانه دسمتزد عادلانه برای کار عادلانه را بدهند راه حلی انقلابی برای امحای سیستم کار مزدی را بر روی بنرهای خود بنویسند. مارکس در توضیح واژه عادلانه در نقد برنامه گوتا می پرسد آیا بورژوازی معتقد نیست که توزیع امروزی "عادلانه" است؟ و مگر نه این که در واقع (این

توزیع) تنها توزیع "عدالانه" بر اساس شیوه تولید موجود است؟ هم چنین مارکس در دستورالعمل برای نمایندگان شورای عمومی در کنگره دوم انترناسیونال در شهر لوزان ۱۸۶۷ می نویسد:

"رهائی اجتماعی کارگر از رهائی سیاسی او جدائی ناپذیر است و ادامه می دهد که اتحادیه ها تاکنون خود را با مبارزه محلی غیرمستقیم علیه سرمایه سرگرم کرده اند و هنوز به طور کامل درک نکرده اند که چه نوع نیروئی را در مبارزه علیه سیستم بردگی مزدی نمایندگی کنند. آن ها بدین سبب بسیار خود را از جنبش عمومی اجتماعی سیاسی دورنگه داشته اند... صرفنظر از منظور اولیه شان باید اکنون یاد بگیرند که آگاهانه به عنوان مراکز سازمان دهنده طبقه کارگر عمل کنند و با علاقه زیاد برای رهائی کامل خویش باید هر جنبش اجتماعی سیاسی را که در این جهت است مورد حمایت قرار دهند. اگر اتحادیه خود را به عنوان پیشقراول مبارزه و نماینده کل طبقه می بیند باید موفق شود آن هائی را که جلب نشده اند به صفوف خود جذب کند. در رابطه با نقش اتحادیه بین المللی کارگران (با ILO اشتباه گرفته نشود) هم معتقد است که این اتحادیه فقط در حکم نخستین کوشش برای ایجاد یک ارگان مرکزی جهت تنظیم فعالیت های طبقه کارگر بود (نه سه جانبه گرائی). اما بعد از سقوط کمون پاریس ادامه فعالیت های آن به شکل تاریخی اولیه اش دیگر قابل اجرا نیست". اما این پیشنهادات و رهنمودها تأثیری بر سیاست اتحادیه نگذاشت به همین سبب مارکس و انگلس در دهه ۱۸۷۰ حمایتشان را از اتحادیه ها محدود کردند و آن ها را بیشتر مورد انتقاد قرار دادند. انگلس در ۱۸۷۹ در باره اتحادیه ها می نویسد:

"اتحادیه اصلا و حتی به طور اصولی و قانونی هرگونه عمل سیاسی و با آن شرکت در هرگونه فعالیت عمومی طبقه کارگر را به عنوان طبقه قطع می کند و انجام نمی دهد". این گفته را سخنان حامیان اتحادیه تأیید می کند که رویگردانی کارگران انگلیسی از سیاست را بعد از شکست چارتمین برای نیرو گرفتن ضروری ارزیابی می کردند. هم چنین انگلس در مقاله ای سال ۱۸۸۵ را با سال ۱۸۴۵ مقایسه می کند و به نقش محافظه کارانه اتحادیه به عنوان اشرافیت درون طبقه کارگر که به سمت روابط دوستانه با کارفرما رفته اند یاد می کند تا برای خودشان جای گرمی تهیه ببینند. "اینان در عمل برای سرمایه داری به طور خاص و برای طبقه سرمایه دار به طور عام انسان های بسیار مهربانی هستند".

در اواخر دهه ۱۸۸۰ دوباره موج جنبش اتحادیه ئی بین اقشار پائین طبقه کارگر بالا گرفت که امید جدیدی برای انگلس آفرید اما طولی نکشید که دوباره مسأله تکرار شد و همان محافظه کاری سابق رجعت کرد زیرا سیاست های احزاب سوسیال دمکرات و اتحادیه ها که در وابستگی نزدیک به آن ها بودند تحت تاثیر افکار لاسال، برنشتاین و بعداً کاتوتسکی قرار داشت و از سوسیالیسم فاصله گرفته بود و بالاخره با جنگ اول بین الملل همراه با احزاب سوسیال دمکرات اروپا به طور علنی جانب بورژوازی ملی!! و حکومت های بورژوائی را گرفتند.

روزا کوکزامبورگ مبارزه پرشوری را با نفوذ این افکار رفرمیستی در حزب و در طبقه کارگر پیش می برد و در کتابش "رفرم های اجتماعی یا انقلاب" به برنشتاین که معتقد بود با پیشرفت سرمایه داری خلاف نظر مارکس به طور مداوم تضادها تضعیف می شوند و قابلیت سازگاری سیستم با توجه به نیاز زمان خود را در بهبود وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر که خود نتیجه فعالیت اتحادیه ها و تعاونی هاست، نشان می دهد برخورد می کند. در رابطه با نقش اتحادیه روزا خلاف نظر برنشتاین که اتحادیه ها را اسلحه ای جهت تضعیف سرمایه داری می بیند معتقد است که اتحادیه ها اکثرا در استاندارد مزدی تأثیری گذارند و نمی توانند بر سرمایه داری پیروز شوند. زیرا اولاً وظیفه اتحادیه عبارت است از تاثیر گذاشتن بر موقعیت بازار کالای نیروی کار ...، دوم اتحادیه ها به ارتقاء شیوه زندگی و بزرگ کردن سهم طبقه کارگر در ثروت اجتماعی کمک می کنند (منظور

دستمزدهاست.م)؛ این سهم اما از طریق رشد بارآوری کار به طور دائم از ارزش می افتد. در هردو این کارکرد اقتصادی نیروی مبارزاتی اتحادیه ئی در شرایط عینی جامعه سرمایه داری به نوعی از کار سیسیفوسی(در اساطیر یونان سیسیفوس محکوم می شود سنگ بزرگی را روی شانه های خود به قله حمل کند اما همواره سنگ فرو می افتد و به پائین غل می خورد و هیچ وقت به قله نمی رسد و سیسیفوس این کار بی حاصل را دائم تکرار می کند) تبدیل می شود. به طور ساده تر یعنی این که مبارزات اتحادیه ها در جهت امحای استثمار طبقاتی نیست بلکه آن ها فقط مراقبت می کنند که کارگران در چهارچوب مکانیسم استثماری سرمایه داری با توجه به تقاضای بازار قیمت مناسب برای نیروی کارشان را به دست آورند اما این افزایش دستمزد ها همواره به دلیل نوسانات بازار و دینامیسم عمومی تورم سرمایه داری تقلیل می یابد. وی اخطار می دهد که جامعه سرمایه داری " زمان نمایش قدرت پیروزمندانۀ اتحادیه ئی نیست بلکه زمان مشکلات فزاینده جنبش اتحادیه است". (تونی کلیف، مطالعه ای در باره روزا کوکزامبورک ، ترجمه ماینو بونینگ و هلموت دامر به آلمانی)

لنین اما با اتحادیه برخورد دوگانه ای می کند: "هرگاه مفهوم مبارزه سیاسی برای سوسیال دموکرات تحت الشعاع مفهوم " مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" قرار گیرد در این صورت طبعاً باید انتظار داشت که مفهوم " سازمان انقلابیون" هم برای وی کم و بیش تحت الشعاع مفهوم "سازمان کارگران قرار گیرد". اواز دو نوع سازمان، سازمان کارگران و سازمان انقلابیون صحبت می کند. "سازمان کارگران باید اولاً حرفه ئی باشد؛ دوم به قدر ممکن دامنه اش وسیع باشد. ... در کشورهایی که آزادی سیاسی وجود دارد فرق بین سازمان حرفه ئی و سیاسی کاملاً روشن است همان طور که فرق بین تردیونیونها و سوسیال دموکراسی روشن است ... سازمان های کارگری مختص مبارزه اقتصادی باید سازمان های حرفه ئی باشند ... سازمان های حرفه ئی نه فقط می توانند فایده هنگفتی در امر توسعه و تحکیم مبارزه اقتصادی برسانند بلکه می توانند دستیاران مهمی برای تبلیغات سیاسی و تشکیلات انقلابی بشوند". (چه باید کرد؟ لنین، آثار منتخب)

از یکطرف اتحادیه ها را نهادی بورژوائی می داند: " منافع طبقاتی بورژوازی لاجرم موجب برپا شدن کوشش جهت محدود کردن اتحادیه ها به فعالیتی خرد و درمحدوده ای باریک در داخل چهارچوب نظم موجود اجتماعی می گردد تا آن ها را از تماس با سوسیالیسم دورنگهدارد و تئوری بیطرفی سیاسی پوشش ایدئولوژیک برای این کوشش های بورژوازی است". از طرفی می گوید "کسی خواب مجبور کردن اتحادیه های کارگری را برای پیوستن به حزب سوسیال دموکرات ندیده است" و از طرف دیگر همه چیز را در تقویت حزب سوسیال دموکرات و الحاق به آن می بیند یعنی اتحادیه و کارگران ابزار اعتلای حزب می شوند به همین دلیل بیان می شود که " بدون شک فعالیت در اتحادیه های کارگری امروز حاوی اهمیت بسیار زیادی است و حزب سوسیال دموکرات پذیرفته که حزبی بودن اتحادیه های کارگری باید انحصاراً با کار سوسیال دموکرات ها در اتحادیه حاصل شود و سوسیال دموکرات ها باید هسته های مستحکم حزبی را در اتحادیه ایجاد کنند" یا "سازمان های حزب سوسیال دموکراتیک ممکن است در صورت ضرورت در شوراهای داخل حزبی نمایندگان کارگران و شوراهای هیأت های نمایندگی کارگران شرکت کنند و ممکن است چنین سازمان هائی را سازمان دهند به شرط آن که این کار را مطلقاً مطابق مشی حزب به قصد توسعه و تقویت حزب سوسیال دموکرات انجام دهند" (اتحادیه های کارگری، لنین ترجمه از نبرد کارگر) نه این که حزب توسط کارگران کنترل شود و اصولاً شوراهای کارگری جامعه و نه فقط کارگران صنعتی، به اداره کننده جامعه تبدیل شوند. چنین دید مثبتی نسبت به اتحادیه سبب شد که بعدها بساط شوراهای برآمده از انقلاب به نفع اتحادیه و حزب محدود و بیرنگ و به حاشیه رانده شود.

گرامشی اما دو تشکل کارگری یعنی اتحادیه و شورا را در مقابل هم قرار می دهد و به تحلیل آن ها می پردازد. مبنای حرکت او برناخوانی و نارسائی اتحادیه با اهداف جنبش طبقه کارگر قرار دارد. وی می گوید که " کارگران احساس می کنند که مجموعه سازمان آن یعنی اتحادیه به چنان دستگاه عظیم و طولی تبدیل شده که اکنون دیگر از قوانین درونی ساختار خود و عملکردهای پیچیده اش تبعیت می کند و به کلی از توده هائی که نسبت به رسالت تاریخی خودشان به مثابه یک طبقه آگاه شده اند، بیگانه شده است . . . رهبران سازمان نسبت به این بحران عمیق گسترده بی توجه اند، هرروزه روشن تر می شود که طبقه کارگر در قالبی متشکل شده است که هیچ گونه انطباق و تناسبی با ساختار تاریخی واقعی آن ندارد . . . این رهبران بیش از پیش روی ناپینائی خود اصرار دارند و سعی می کنند اختلافات و نارسائی ها را در چهارچوب سازمان "بطور قانونی" حل و فصل کنند . . . امروزه آن ها تکانی به خود می دهند تا "با زمان پیش بروند" برای این که نشان دهند که هنوز توانائی ارائه "اندیشه های نافذ" را دارند در صدد احیاء ایدئولوژی کهنه و فرسوده "سندیکالیستی" هستند. سخت می کوشند تا ثابت کنند که شوراها همان اتحادیه های کارگری هستند.

" اتحادیه های صنفی، بورس کار، فدراسیون های صنعتی و کنفدراسیون عمومی کار انواع سازمان های پرولتری ویژه دوره تاریخی حاکمیت سرمایه می باشند. به یک معنی آن ها جزء لاینفک جامعه سرمایه داری هستند و عملکردشان در ذات رژیم مالکیت خصوصی است . . . ماهیت اساسی اتحادیه رقابتی است نه کمونیستی. اتحادیه ها نمی توانند به ابزاری برای تجدید حیات رادیکال جامعه تبدیل شوند. (ترجمه مقالات شوراها کارگری اثر انتونینو گرامشی، رهرو، پانیز ۵۸)

اتحادیه ها، همه انواع سازمان های ویژه کارگری به دوره تاریخ تسلط سرمایه تعلق دارند . . . در این دوره اگر ارزشمندی افراد فقط محدود به کالاهای تحت تملک آنهاست و آن ها با دارائی های خود تجارت می کنند، کارگران هم تاجر شده اند، تاجر تنها دارائی شان یعنی نیروی کارشان . . . آن ها این دستگاه عریض و طویل را برای تمرکز زندگی کارگران ایجاد کرده اند. آن ها قیمت و زمان کار را برقرار کرده اند. آن ها به بازار نظم داده اند. اتحادیه ضرورتاً منشی رقابتی دارد نه کمونیستی و نمی تواند برای نوسازی بنیادی جامعه باشد. بنا براین یک کاست واقعی از مأموران اتحادیه ها و روزنامه نگاران با روان شناسی گروهی خاص خود و کاملاً بیگانه با مال کارگران ایجاد شده است. گرامشی معتقد است که بیگانگی بسیاری از کارگران متأثر از اتحادیه های شان می باشد که نهادی ستادی و سازمان بدنی شده می باشند. (گرامشی، ترجمه فریده ثابتی)

برای درک بهتر سیاست های اتحادیه و به عنوان یک نمونه که به دلیل اهمیت جهانی اش می تواند معرف کلیت اتحادیه باشد شما را به مطالعه مجدد مقاله "فریده ثابتی، جنبش اتحادیه ئی در آلمان، علیه کارمزدی شماره ۲ ، تهران ۱۳۸۵" جلب می کنم. بعد از این مقدمه نسبتاً طولانی که اما ضروری بود، توجه مان را معطوف به مصاحبه هائی می کنیم که دوستان چپ اتحادیه ئی مان در اروپا انجام داده اند و در عمل هم پی برده اند که امکان تغییر اتحادیه در درون هم وجود ندارد.

مطالبی که در زیر می آیند از مجله فوروم اتحادیه ئی هانوفر در اکتبر ۲۰۰۳ گرفته شده و عنوان آن چپ اتحادیه ئی اروپائی است. مجله حاوی مصاحبه با ۹ فعال چپ اتحادیه ئی در ۹ کشور اروپائی است که بخش هائی از این مصاحبه ها که برای بحث جاری در جنبش کارگری ایران می تواند مفید باشد را برای ترجمه انتخاب کرده ام. این ترجمه ها در جنوری ۲۰۰۸ تکمیل شده بود اما تا کنون به چاپ نرسیده.

فریده ثابتی- جنوری ۲۰۰۸